

حضرت امیر المؤمنین علی (ع)
تا درد همراه توست تو نیز با او همراهی کن.

اذان ظهر: ۱۱:۵۰ غروب آفتاب: ۱۶:۵۴
اذان مغرب: ۱۷:۱۳ نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۷
اذان صبح فردا: ۵:۲۰ طلوع آفتاب فردا: ۶:۴۷

پدیرش آگهی: ۸۳۳۳۱۰۰۰
چاپ: همشهری
تلفن: ۰۲۸۰۷۵۰۰۰
توزیع و اشتراک: موسسه گسترش آموزش نوین
تلفن توزیع: ۶۱۹۳۳۰۰۰
تلفن اشتراک: ۶۱۹۳۳۱۱۴

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سید کمال قرنی، شماره ۱۴
کد پستی: ۴۵۹۵۶-۴۵۹۵۶ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۵۵۵۴۴
تلفن: ۰۲۲۰۳۰۰۰۰-۲۲۰۳۰۰۰۰-۲۲۰۳۰۰۰۰
نمابر: ۰۲۲۰۴۶۰۶۷

همشهری: www.hamshahronline.ir
سایت روزنامه: newspaper.hamshahronline.ir

صفحه آخر

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیر مسئول: محسن مهدیان
سرمدیر: دانیال معمار
مدیران: سعید برزنجی، شاهرخ امین، حامد قوقانی
مدیر فنی: حامد یزدانی
مدیر هنری: مهدی سلامی
دبیر: عکس، امیر پناهپور

سیاسی و دیپلماتیک: مدیر: حسین ارجلو
شورنگار: مدیر: پروانه بهرام نژاد
اقتصاد: مدیر: حسین لطفی
دانشگاه: مدیر: ساسان شادمان
سرمزین من: مدیر: محمد باریکانی

ایرانشهر: مدیر: بهرام عباسی
تندرستی: مدیر: سعید محمدی
سرخ: مدیر: جواد عزیزی
دانشگاه: مدیر: محمد جعفری
سرمزین من: مدیر: ساسان شادمان
مدیر: محمد باریکانی

طرح و گرافیک: مدیر: محمد علی حلیمی

کوچه گرد

نقاره خوانی؛ رسمی باستانی و فراموش شده در تهران



لیلا باقری

باور تان می شود روزگاری شهری بود که مردمش هر صبح با موسیقی به خورشید سلام و غروب با ساز و نوا بدرقه اش می کردند؟ سلام بر خورشیدی که بی حب و بغض بر تمام هستی می تابد و برای حیات، گاهی می رویاند و گاهی می پوساند و رنگ می دهد به زندگی. چه مرام لطیفی برای ما که در فلات خورشیدیم و تابش آفتاب در زلال آبی آسمان، روی هره دیوارهای گلی احرایی، آرامش بخش ترین قابی است که در چشمانمان می نشیند و یادمان می آورد «کار ما شاید این است که در افسون گل سرخ شناور باشیم...»

تهران شهری بود که تا اوایل پهلوی این رسم مانده از نیاکان را داشت؛ «نقاره زنی» یا «توبت زنی»؛ رسمی که در عهد کهن با طبیعت پیوند داشت و درود و بدود خورشید بود؛ کویدن سازی که نشان از اهمیت طبیعت برای مردم داشت و هم نشینی با آفتاب. البته با گذشت زمان در دوره های مختلف با معنای تازه نواخته شد و بیشتر در دو میدان زرم و بزم مرسوم بود.

تهرانهای ما هم نقاره زنی را به دلایل مختلفی اجرا می کردند و مادام ژان دیولافوا در کتاب ایران و کلدن و شوش می نویسد: «نقاره چیان با آن کرنا بلند، قبل از طلوع آفتاب و بعد از خروج آن در بالای عمارت نقاره خانه و به رسم نیاکان باستانی خود به آفتاب که بزرگ ترین نماینده قوای طبیعت است سلام می دهند.»

عبدالله مستوفی هم در کتاب شرح زندگانی من در اهمیت نقاره خانه نوشته که نقاره خانه مختص پایتخت حکومت بود و تصرفش نخستین نشانه تغییر حکومت. ناصر نجمی نیز در دارالخلافه تهران می نویسد: چندین سردر و عمارت در اطراف ارگ بود و مهم ترین آنها سردر نقاره خانه. نقاره چی های ارگ که کلاهی از پوست سیاه و سرخ براق دوزی شده به سر و شلوار و نیم تنه هایی سرخ به تن داشتند با آن سردست و یقه هایی با پوست سبزه و دکمه های برنجی شیر و خورشید، هر روز توبت طبل می نواختند؛ توبت به وقت طلوع و غروب و یک توبت ساعتی بعد از شب که البته طبل خبردار «بر چین بر چین» بود و دور خود می چرخیدند تا صدا به تمام محله های این شهر کوچک و نوپا برسد و علامت خاموشی را همه بشنوند.

افسوس اما حاکمان تا فرنگ دیده شدند، دیگر روی خوشی به نقاره زنی نشان ندادند. اواخر قاجار اول سردر نقاره خانه را در میدان ارگ تخریب کردند، اما نقاره چی ها که عاشق این کار بودند به محل جدیدی در سردر میدان مشق رفتند و در آتاق سردر هر طلوع غروب نواختند. بعد از حقوق و مواجب شان را قطع کردند تا شاید دست از این کار بردارند، اما دلبستگی نگذاشت و نقاره زنان بی مزد و مواجب همچنان نواختند و دولتی ها که تاب این شوق را نداشتند در آتاق ها را گل گرفتند... نقاره چی ها هم یکی یکی در خاک خفتند و اگر نبود رسم نقاره زنی در حرم امام رضاع) شاید کمتر کسی حتی نام نقاره را شنیده بود.



با اسکن این کیوار کد پادکست مربوط به یادداشت را بشنوید.

سوزه روز

برف پاییزی



هانگ لونگ، به معنی ازدهای زرد، منطقه ای تاریخی - سیاحتی در کشور چین است که بسیاری آن را شبیه چشمه های بادبورت کشور خودمان می دانند. این منطقه بکر به چشمه های طبیعی رنگارنگ و اکوسیستم متنوع مشهور است و حالا این روزها به این همه زیبایی، سپیدی برف پاییزی هم اضافه شده؛ ترکیب رنگ آبی و سپید، فضای تیروزهای و روح تازان را فراهم کرده تا کاربران فضای مجازی و طبیعت دوستان از تماشای آن لذت ببرند. این منطقه حفاظت شده از سال ۱۹۹۲ در فهرست میراث طبیعی یونسکو به ثبت رسیده است و گردشگران بسیاری را به سمت خود می کشاند.

میراث دودی تهران

عکس های کمتر دیده شده از ماشین دودی که به تازگی به عنوان میراث ملی انتخاب شده است

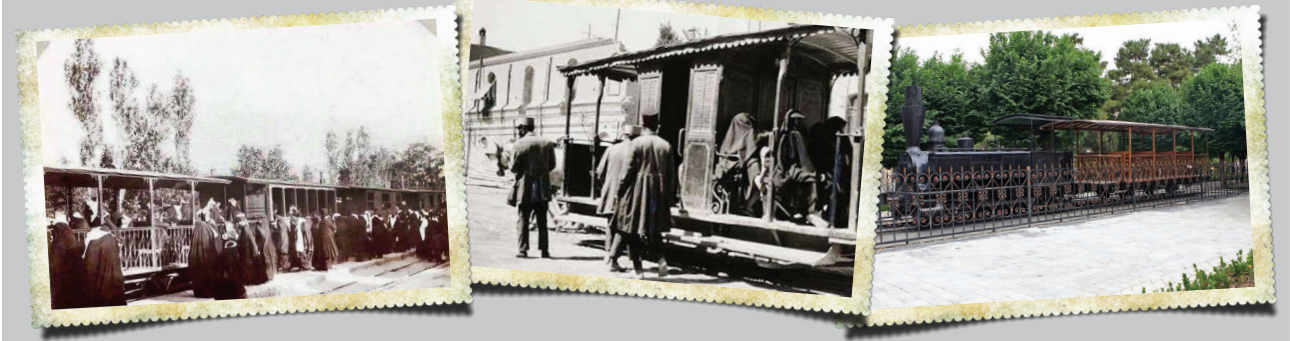


ماشین دودی و دروازه خراسان در دوران قاجار

ماشین دودی سوغات سفر ناصرالدین شاه به تقطیس بود. در سال ۱۲۶۱ نخستین خط آهن ایران از تهران به شهر ری ساخته شد و امتیاز این مسیر ریلی را یک مهندس فرانسوی به نام مسیو بوتال گرفته بود که در اصل نماینده یک شرکت بلژیکی بود. این وسیله نقلیه از همان ابتدا در تهران به «ماشین دودی» معروف شد؛ آن هم به خاطر بخار سفید رنگی که از دودکش آن بیرون می آمد. اول مرد تهران برای آشنایی با این پدیده جدید به محل کار ماشین (نام محله ای در جنوب تهران دوره ناصری بود که ایستگاه ماشین دودی موسوم به کار ماشین در آن قرار داشت) می رفتند، ولی هیچ کس جرأت و تمایل سوار شدن بر آن نداشت تا زمانی که ناصرالدین شاه برای نخستین بار با گروه زیادی از مقامات مملکتی با این وسیله به شهر ری سفر کرد. بعد از آن تهرانی ها تلخ و شسیرین های زیادی را با این

مرکب جدید تجربه کردند. «راه دور و رنج بسیار» کمتر شده بود و وسیله تفریح خیلی ها هم جور. هنوز هم در تهران کسانی هستند که ایستگاه ماشین دودی نزدیک میدان خراسان را به خاطر داشته باشند. ماشین دودی که سوت کشان، جاده ریلی را زیر پا می گذاشت و به ری می رفت. ایستگاه ماشین دودی سال هاست که به «خانه فرهنگ کوثر» تبدیل شده تا خاطرات آن روزهای تهران را مرور کند. چند روزی هم هست که ایستگاه ماشین دودی (کار ماشین) تهران که حالا در پارک کوثر واقع شده در فهرست میراث ملی به ثبت رسیده است. ایستگاه ماشین دودی، ساختمانی سنگی بود که از نظر تهرانی ها به قلعه می مانست. روزگاری هر روز از این ایستگاه مسافراتی می رفتند و مسافراتی می آمدند. مردمی که از شهرهای مختلف به تهران می آمدند افتخار دیدن ماشین دودی را از خود دریغ نمی کردند تا آوازه این اختراع تازه به تهران رسیده را به شهر و دیار خود هم ببرند. برای همین هم

ایستگاه ماشین دودی و اطراف ریل های آن که به سمت ری سرازیر می شد همیشه مملو از جمعیت بود. بساط باقالی و لیو هم در اطراف این پدیده جدید جور بود و خیلی ها بعد از ظهر های خود را در کنار ایستگاه ماشین دودی می گذرانند. بعد از ۷۰ سال رفت و آمد از تهران به ری، بالاخره یک روز چراغ ایستگاه ماشین دودی هم خاموش شد و این ایستگاه رفت که به خاطر بهیاب بودند. چند سالی مترو که ماند و ماشین هایی که روزگاری به غول هایی مهیب می مانستند، زیر آوار خاک به مشت می آشتی پاره تبدیل شدند. محوطه مترو که ایستگاه ماشین دودی کم کم به فضای سبز تبدیل شد و دیگر هیچ ردی از روزگار گذشته در آن باقی نماند. با این حال مردم محله قیام و خراسان همچنان به این محدوده «ایستگاه ماشین دودی» می گفتند و می گویند. حالا یکی از این ماشین دودی ها در گوشه ای از محوطه سرای محله کوثر جا خوش کرده و دودکان از سر و کول آن بالا می روند و با آن عکس یادگاری می گیرند.

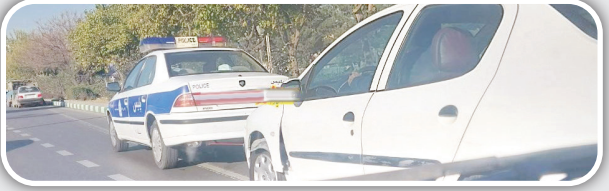


عکس روز | ایستگاه آخر



خانه آخر خودروهایی از رده خارج شده اینجاست، مرکز اسقاط خودروها که بعد از سال ها دوباره در تهران راه اندازی شده است. ■ عکس ها: ایستا

پلیس های درجه یک



شاید برایتان پیش آمده باشد که به خاطر خرابی ماشین تان در خیابان مانده باشید یا بعد از یک تصادف، مجبور شده باشید که ماشینتان را با جرثقیل به تعمیرگاه برسانید. در نتیجه هم کلی منتظر مانده اید تا جرثقیل بیاید و هم متحمل هزینه بسیاری شده اید.

جنگل رؤیایی شمال



تصویری که می بینید، نمای زیبا از جنگل های هیرکانی در شمال کشور است. به هر حال ما هم می رویم شمال، می رویم جنگل و کلی هم از طبیعت بی نظیرش کیف می شویم، اما چنین قاب بندی ای فقط کار یک مکاس حرفه ای است. عکاسان طبیعت در ایران بی شماری و تا دلتان بخواهد می توانید با یک سرچ ساده عکس هایی زیبا و شگفت انگیز از طبیعت ایران ببینید.

خط خطی

معلم ها سر کلاس خیلی حرف می زنند و روزنامه نگار هادر روزنامه قلم و حالات ترکیبش، همین می شود که می خوانید. اینها بر گی از یادداشت های روزانه یک معلم ساده است و یک روزنامه نگار خط خطی.

یاری یار مهربان

هفته کتاب بود و سیدمروث طباطبایی بود بچه ها در نماز خانه مدرسه نشسته بودند تاریخشان از کتاب بگویم. از چشم های کنجکاویشان خواندم که منتظرند تا مثل همیشه همان حرف های تکراری را بشنوند که کتاب چقدر طول و عرض و ارتفاع ما آدمها را تغییر می دهد و چگونه دستمان را می گیرد و از قعر زمین به اوج آسمان ها می رساند و خلاصه مقام شامخ حضرت کتاب را به آنها یادآور شوم که یکپو غافلگیر شان کردم. «دوستان! کسی در جمع ما نیست که نداند کتاب چه لطیفی در حق ما آدمها کرده؛ اما حالا می خواهم از خودم و شما بپرسم که ما برای کتاب چه کرده ایم؟» این تغییر زاویه در گفت و گو، سکوت را در جلسه برقرار کرد و تفکر را غالب؛ اما هنوز بیخ بچه ها باز نشده بود. ادامه دادم: «در زمانه ما کتاب چون یوسف در قعر چاه افتاده و در انتظار کاروانی است که از سر تشنگی، دلوی خالی به تازگی ببندازد و نور بالا بکشد؛ و اگر کتاب، یار و یاور ماست، حالادر زمانه ای زندگی می کنیم که او هم به کمک ما نیاز دارد؛ حالا کسی هست که این یوسف گم گشته را یاری کند؟» کمی زرمزه و واکنش های ریزودرشت، حداقل واکنشی بود که بچه ها از خودشان نشان دادند. قرار بود بچه ها هم مشارکت کنند و نظر دهند. یکی پای گوشی های هوشمند را به میان کشید و دیگری به نویسنده ها نقد داشت که کتاب خوب تولید نمی کنند و آن یکی بی مهری به کتاب را گردن قیمت ها انداخت. اما موضوع بحث این نبود که چرا؟ قرار بود بررسی کنیم که چگونه؟ پیشنهاد بچه ها در یاری رساندن به کتاب، بیشتر شخصی و فردی بود. گفتیم: «هر کدام از شما حتما می توانید در راستای ترویج کتاب و کتابخوانی قدمی بردارید؛ اما امروز دور هم جمع شده ایم تا یک مسیر گروهی و جمعی برسیم؛ آیا ما با هم و دست در دست هم می توانیم طرحی نو دراندازیم و راهی دسته جمعی برای یاری رساندن به این یار مهربان بیابیم؟» بچه ها عاشق کار گروهی اند، کار دسته جمعی، کار باهمی! و پیشنهادهای اولیه جذاب بود؛ با هم قرار مطالعه بگذاریم... همه یک عنوان کتاب را بخیریم و بخوانیم و آنگاه با هم درباره آن گفت و گو کنیم... با هم مجموعه آثار یک نویسنده را بخوانیم و او را به مدرسه دعوت کنیم... اهسته اهسته پیشنهادها گسترده تر شد و علاوه بر مدرسه تاجیش روی شهر و کشور و جهان هم اثر می گذاشت. یکی پیشنهاد داد با کمک هم یک کتابخانه در روستایی دورافتاده تأسیس کنیم و دیگری گفت برای ترویج کتاب و کتابخوانی، کتاب های دست دوم خود را به کتابخانه های کبیر خردار بفرستیم و...

گریبویج

خروش طبیعت



دیگر طبیعت هم از دست افراط و تفریط های ما انسان ها به ستوه آمده، حساب و کتاب زمستان و تابستانش و باریدن و نباریدن های فصلی اش را از دست داده و گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی به بزرگ ترین تهدید محیط زیستی جهان تبدیل شده است. این اتفاق ها، البته منجر به کمبود آب و غذا، مهاجرت، فقر، خشکسالی و سیل و طغیان رودخانه ها می شوند. در جایی که زمین، تاب دریافت حجم فراوان آب را ندارد در زمانی کوتاه چنان باران می بارد که رودخانه ها هم خشک نمی شوند و چنان طغیان می کنند که هر چیزی را از سر راهشان بر می دارند و در جایی دیگر، خشکسالی، فرصت زندگی را از میان بر می دارد. حالا در روزهای که در فیلپین، جزیره سیسیل ایتالیا و شهرهای چون ونسیا و بارسلونا سیل بیباد می کند، این روزها در کالیفرنیا، کم آبی حتی پرندگان دریایی را نیز جان به لب کرده؛ به حدی که برخی از آنها مجبورند برای پیدا کردن غذا به ساحل بیایند و سر در آب کنند.